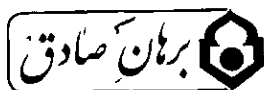


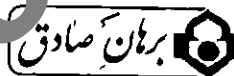
شرح مصباح الشریعہ

ملا عبدالرزاق گیلانی
بازخوانی و تطبیق: حمیدہ سیوندی

www.ketab.ir



سرشناسه: گیلانی، عبدالرزاق بن محمد هاشم، قرن ۱۱ ق.
 عنوان قرارداد: مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه. فارسی، شرح
 عنوان و نام پدیدآور: شرح مصباح الشریعه / عبدالرزاق گیلانی؛ بازخوانی و تطبیق حمیده سیوندی.
 مشخصات نشر: تهران: برهان صادق، ۱۳۹۳.
 مشخصات ظاهری: ۴۹۶ ص.، ۵/۱۴×۵/۲۱ س. م.
 شابک: ۶۰-۳۶-۷۳۸۱-۶۰۰-۹۷۸-۲۴۰۰۰ ریالی
 وضعیت فهرست نویسی: فیا
 موضوع: جمع‌نویس محمد (ع)، امام ششم، ۸۳-۱۴۸ ق. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه -- نقد و تفسیر
 موضوع: احادیث اخلاقی -- قرن ۲ ق.
 موضوع: اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
 موضوع: عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
 شناسه افزوده: سیوندی، حمیده، مصحح
 افزوده: جمع‌نویس محمد (ع)، امام ششم، ۸۳-۱۴۸ ق. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه. شرح
 رده بند: ۷۶۰-۴۲۳۷۱۳۹۳ ج/ BP۲۴۸
 رده بند: ۲۹۷/۶۱
 شابک: ۳۵۱۸۱۲۳



☐ شرح مصباح الشریعه

☐ ملا عبدالرزاق گیلانی

☐ بازخوانی و تطبیق: حمیده سیوندی

☐ چاپ اول: ۱۳۹۳

☐ قطع و تعداد صفحات: ۴۹۶ صفحه رقعی

☐ شمارگان: ۵۰۰ نسخه

☐ بها: ۳۰۰ تومان

☐ شابک: ۶۰-۳۶-۷۳۸۱-۶۰۰-۹۷۸

☐ آدرس: حیاده مخصوص کرج، نرسیده به شهرک اکباتان، خیابان بیمه یکم، کوچه ۱۱، ساختمان سولماز، واحد

☐ توجه: به موجب قانون حمایت حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸/۱۰/۱۱ و هم‌چنین قانون ترجمه و تکثیر کتب و نشریات و آثار صوتی مصوب ۱۳۵۰ کلیه حقوق این اثر به هر نحو برای انتشارات برهان صادق محفوظ می‌باشد. هر کس تمام یا قسمتی از این کتاب را بدون اجازه، نشر یا پخش یا عرضه کند، مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

۹	مقدمه مؤلف
۱۶	باب اول در تعریف بیاب
۲۸	باب دوم در بیان احکام
۳۵	باب سوم در بیان رعایت
۴۵	باب چهارم در بیان نیت
۵۱	باب پنجم در بیان ذکر
۶۰	باب ششم در بیان شکر
۶۷	باب هفتم در بیان لباس
۷۳	باب هشتم در آداب مسواک کردن
	باب نهم در بیان میرز
۸۱	باب دهم در بیان طهارت
۸۵	باب یازدهم در آداب خروج از منزل
۹۰	باب دوازدهم در بیان آداب دخول مسجد
۹۴	باب سیزدهم در آداب شروع به نماز

۹۹	باب چهاردهم در آداب قرائت قرآن
۱۰۵	باب پانزدهم در آداب رکوع
۱۰۹	باب شانزدهم در آداب سجود
۱۱۵	باب هفدهم در آداب تشهد
۱۲۰	باب هیجدهم در آداب سلام
۱۲۴	باب نوزدهم در آداب دعا
۱۳۲	باب بیستم در آداب روزه
۱۳۷	باب بیست و یکم در آداب زکاة
۱۴۰	باب بیست و دوم در آداب حج
۱۴۸	باب بیست و سوم بیان اخلاقی
۱۵۳	باب بیست و چهارم در آداب ولایت
۱۵۸	باب بیست و پنجم در آداب عبادت
۱۶۲	باب بیست و ششم در بیان تفکر
۱۶۶	باب بیست و هفتم در بیان سکوت
۱۷۱	باب بیست و هشتم در بیان راحت
۱۷۵	باب بیست و نهم در قناعت
۱۷۸	باب سی و ام در بیان حرص
۱۸۳	باب سی و یکم در بیان زهد
۱۸۸	باب سی و دوم در نکوهش دنیا
۱۹۳	باب سی و سوم در بیان ورع
۱۹۷	باب سی و چهارم در عبرت
۱۹۹	باب سی و پنجم در بیان تکلف
۲۰۳	باب سی و ششم در نکوهش غرور و خودبینی

۲۰۸	باب سی و هفتم در صفات منافق
۲۱۳	باب سی و هشتم در بیان عقل و هوی
۲۱۶	باب سی و نهم در بیان وسوسه
۲۲۱	باب چهل و یکم در بیان عجب
۲۲۷	باب چهل و یکم در آداب اکل
۲۳۱	باب چهل و دوم در پوشیدن چشم از ناروا
۲۳۶	باب چهل و سوم در آداب مشی
۲۳۹	باب چهل و چهارم در آداب خواب
۲۴۵	باب چهل و پنجم در مشورت با مردم
۲۴۸	باب چهل و ششم در آداب سخن گفتن
۲۵۳	باب چهل و هفتم در آداب طرح
۲۵۶	باب چهل و هشتم در نکوهش مردم
۲۶۰	باب چهل و نهم در حرمت غیبت
۲۶۵	باب پنجاه و یکم در باره ریاء
۲۷۰	باب پنجاه و یکم در ذم حسد
۲۷۴	باب پنجاه و دوم در نکوهش طمع
۲۷۹	باب پنجاه و سوم در مدح سخا و جود
۲۸۶	باب پنجاه و چهارم در باره اخذ و اعطاء
۲۸۹	باب پنجاه و پنجم در آداب مواخات
۲۹۳	باب پنجاه و ششم در مشورت
۲۹۷	باب پنجاه و هفتم در مدح حلم
۳۰۱	باب پنجاه و هشتم در باره تواضع
۳۰۷	باب پنجاه و نهم در باره مقتضیات اقتداء
۳۱۳	باب شصتم در مدح عفو

۳۱۷	باب شصت و یکم در خوشخوئی
۳۲۰	باب شصت و دوم درباره علم
۳۲۸	باب شصت و سوم در آداب فتوی دادن
۳۳۳	باب شصت و چهارم در آداب امر به معروف و نهی از منکر
۳۳۸	باب شصت و پنجم در بیان خوف و خشیت از خدا
۳۴۳	باب شصت و ششم در آفت قاریان قرآن است
۳۴۸	باب شصت و هفتم در بیان حق و باطل
۳۵۳	باب شصت و هشتم در شناختن پیغمبران علیهم السلام
۳۵۶	باب شصت و نهم در شناختن صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
۳۶۰	باب هفتاد در بیان حرمت مسلمانان
۳۶۲	باب هفتاد و یکم در بیان حق مادر
۳۶۵	باب هفتاد و دوم در بیان عظمی
۳۷۱	باب هفتاد و سوم در وصیت
۳۷۵	باب هفتاد و چهارم درباره صدق
۳۸۱	باب هفتاد و پنجم در توکل
۳۸۷	باب هفتاد و ششم در اخلاص
۳۹۱	باب هفتاد و هفتم در شناختن جهل
۳۹۴	باب هفتاد و هشتم در بزرگداشت برادران مؤمن
۳۹۷	باب هفتاد و نهم در توبه
۴۰۴	باب هشتاد در جهاد و ریاضت نفس
۴۰۷	باب هشتاد و یکم در فساد
۴۱۲	باب هشتاد و دوم در تقوی
۴۱۷	باب هشتاد و سوم در یاد کردن مرگ

باب هشتاد و چها رم در حساب	۴۲۱
باب هشتاد و پنجم در حسن ظن	۴۲۴
باب هشتاد و ششم در تفویض	۴۲۸
باب هشتاد و هفتم در یقین	۴۳۱
باب هشتاد و هشتم در خوف و رجاء	۴۳۶
باب هشتاد و نهم در رضا	۴۴۲
باب نهم در تلا	۴۴۵
باب دویکم در صبر	۴۵۶
باب نود و دوم در نین اندوه	۴۶۲
باب نود و سوم در	۴۶۷
باب نود و چهارم در	۴۷۱
باب نود و پنجم در معرفت	۴۷۳
باب نود و ششم در دوستی در راه خدا	۴۷۵
باب نود و هفتم در باره دوستی کننده در راه خدا	۴۷۸
باب نود و هشتم در شوق	۴۸۱
باب نود و نهم در حکمت	۴۸۴
باب صدم در حقیقت عبودیت	۴۸۷

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله الطاهرين.
الحمد لله الذي نور قلوبنا بالإسلام، وافتتح لهم بابه، وشغلهم بخدمته، ووقفهم لعبادته، و
استعبدهم بالعبادة على مشاهدته، ودعاهم إلى رحلته، وصلى الله على محمد امام
المتقين، وقائد الموحدين، ومونس المقربين، وعلى آل بيته الطاهرين
أما بعد: پس می‌گویند: این فقیر حقیر، محتاج به کتب خیر قدیر، عبد الرزاق
گیلانی، که این رساله‌ای است مشتمل بر شرح احادیث مشتمله علیها من اشباح الشریعة،
که از جمله تالیفات عالم ربانی، عامل حقانی، مستنبط احکام ایمانی و راز اسرار
قرآنی، متشبه و متمسک به الطاف صمدانی، شهید ثانی طاب ثراه است، که به
استدعای بعضی از برادران ایمانی و اخلاقی روحانی، به سمت تحریر درآمد. و به در
فهم، آنچه به خاطر فاتر، به حکم این اثر داور و سائر، بین الاکابر «لایسقط المیسور
بالمعسور»، به منصف ظهور در آورد، توقع از ساحت ستوده خصال و مرضیه فعال ارباب
دانش و بینش آنکه، اگر بر خللی اطلاع یابند به شرط رعایت انصاف و اجتناب از
اعتساف، به قلم اصلاح، اصلاح نمایند که «الحق بان یتبع» و از جهت عموم نفع و

سهولت فهم، به فارسی نوشته شد «جعله الله ذخيرة ليوم المعاد، وذريعة لتحصيل رضا والوداد، بحق من جعل شفيعا يوم التناد، عليه صلوات رب العباد.»

شرح
الحمد لله.

یعنی: شکر و ثنا و ستایش، نیست مگر از برای ذات واجب الوجودی که، موصوف
است به

بمعنی کمال، ومنزه است، از جمیع صفات نقص.
حمد در لغت به معنی ستودن مطلق است و در اصلاح، ستودن به زبان است
کسی را به از این نام کمالیه اختیاریه، خواه آن صفات، متعدی باشد، به غیر، مثل
«رحیم» و «کریم» و «راز» و خواه متعدی نباشد، مثل «وحدانیت» و «وجوب
ذاتی»، و «شکر» نیز به معنی ستودن مطلق است، خواه به زبان و خواه به سایر جوارح
و اعضا، اما به ازای نعمت به معنی متعدی، پس «حمد» اخص است، از شکر به
اعتبار مورد و اعم است به اعتبار متعدی، و «شکر» به عکس، نسبت میان «حمد»
و «مدح» به مذهب صاحب «کشاف» مترادف است، به مذهب مشهور، عموم و
خصوص مطلق، چرا که بنا بر مشهور، اختیاری بین «محمود علیه»، در حمد معتبر
است و در مدح معتبر نیست. ارکان حمد، چهار است: حامد و محمود و محمود الیه
و محمود له.

«حامد» کسی است که حمد می کند، «محمود» کسی است که او را حمد
می کنند، «محمود علیه» صفات کمالیه محمود است، که او را به این صفات حمد
می کنند، و «محمود له» صفاتی است که محمود را به آن صفات ستایش می کنند، اگر
«محمود علیه» و «محمود له» به سبیل اتفاق یکی باشد، مثل آنکه هر دو شایسته
باشد، مثلا در این صورت هر چند «محمود علیه» و «له»، متحد هستند به حسب
ذات، اما متعدّدند به حسب اعتبار، «اختصاص کلّ» افراد حمد، به جناب احدیت
چنان که مفاد. «لام» جنس و استغراق «الحمد» است به مذهب اشاعره:

[که کل افعال را خواه خیر و خواه شرّ، نسبت به جناب الهی می‌دهتد، واضح است.] اما به مذهب معتزله: [که افعال عباد را مستند به ایشان می‌دانند،] سبب اختصاص مدخلیت واجب تعالی است، در اقدار و تمکین افعال ایشان، از این جهت حمد ایشان نیز راجع به واجب می‌شود، پس به کلّ مذاهب، جمیع محامد، «من ای حامد کان» منحصر است به ذات واجب الوجود.

الذی نور قلوب العارفين بذكره.

آنچنانکه خداوندی که، نورانی و مصفا کرد دل‌های عارفان و شناسایان خود را، از تیرگی ظلمت غفلت، بسبب بودن بیاد خدا، در جمیع حالات، چنان که غفلت از خداوند عظیم و از کمال اسوق و مجالست و مصاحبت فسّاق، مورث ظلمت و قساوت دل است، در خداوند به یاد بودن و ملازمت صلاح و صلحا و علما، موجب صفا و جلای دل است و بحکم «ظاهر میان الباطن» صفای باطن و تیرگی باطن، به ظاهر نیز سرایت می‌کند، از این جهت است که از سیمای علما و متجهّدين به مقتضای کریمه: «سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ نُورٍ» (نور ۲)، نور و صفا مشاهده می‌شود و از سیمای جهلا و فسّاق، کدورت و ظلمت معانی می‌گردد و در روز قیامت نیز، هر کدام از این دو طایفه، به سیمائی که در دنیا داشتند، محسوس خواهند شد. چنان که منطوق کریمه: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ» (آل عمران ۱۰۶)، شاهد بر این است و معنی عارف و عرفان، عن قریب خواهد آمد.

وقدس ارواحهم بسره وبرّه.

آنچنان خداوندی که منزّه گردانید، ارواح عارفان را به لطف و احسان خود، از کدورات و اوساخ تعلّقات دنیا.

وطهر افندتهم بفکره.

و پاکیزه کرد دل‌های ایشان را، از چرک تعلّقات دنیا، به سبب بودن ایشان به امر خدای تعالی و غافل نبودن از او، چرا که ذکر الهی و به یاد او بودن، موجب ترک تعلّقات ورفض شهوات است. چنان که غفلت از او باعث میل به دنیا و رغبت به لذّات نفسانی است، چنان که به تفصیل خواهد آمد.

وشرح صدورهم بنوره.

و جا داد در سینه های ایشان، نور معرفت خود را، این فقره اشارت است به آیه کریمه: أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ (زمر- ۲۲)، یعنی: هر که را خدای وسیع کرد سینه او را، از برای قبول اسلام و توفیق اسلام یافت، پس این توفیق اسلام او، نیست مگر اثر نوری که انداخته است خدای تعالی آن نور را در دل او، و آن نور سبب شده است از برای اسلام او، و نیز اشارت است به چیزی که مروی است از حضرت زکریا علیه السلام که: نور الهی هرگاه داخل شد در دل مؤمن، دل مؤمن از تنگی و تاریکی بر می آید و وسیع و روشن می شود و نشانه آن نور، به خیال منسوب است از سرای غرور دنیا، یعنی: قطع علاقه از دنیا کردن و رجوع به دار خلود، «ک آخرت بسد» نمودن، و به مقتضای «موتوا قبل ان تموتوا» پیش از نزول موت، استعداد برای موت داشتن. تأخیر شرح صدر از تطهیر قلب، و ذکر کردن شرح صدر بعد از تطهیر قلب اشاره است به مقدم بودن تخلیه بر تحلیه، چه تا دل از ظلمت ذنوب و کدورت دنیا، بجلد و مصفا نشود، محلی به زیور نور معرفت نمی گردد، چنان که طیب تا به نفس پاک نشود و اخلاط فاسده را از او دفع نکند، به اغذیه لایقه و اشربه نافع، تقویت نمی فرماید، یا پارچه سفید از زنگ چرک پاکیزه نگردد، به حلیه رنگ در نمی آید.

وأنطقهم ببیانه.

یعنی: و گویا گردانید، علما و عرفا را به بیان کردن ذات و صفات خودش، به دلائل عقلیه و نقلیه، از برای ارباب کفر و طغیان و صاحبان جهل و غیاء، که در به حضرت او نیرده اند و به ذات و صفات او به قدر مقدور، شناسائی بهم نرسانند، و به اب معنی که بیان کنند احکام دین را، از واجبات و مستحبات و مکروهات و معاصیات، از برای مکلفین. در بعضی از نسخ «بشنائه» است، بشای مثله فوقانیه، بعد از بای آمده، و معنی این فقره بنا بر این نسخه، چنین می شود که:

آنچنان خداوندی که گویا گردانید، علما و عرفا را به گزاردن و بجا آوردن ثنا و شکر باری تعالی، و نسخه ثانی به از اول است، چه نسخه اولی، فی الجمله اشتمال

بر تفکیک ضمیر دارد و ثانی نه، وجه تخصیص ادای شکر، بنا بر این نسخه به علما، آن است که ادای شکر موقوف است به معرفت مشکور، چرا که معنی شکر، بیان کردن صفات کمالیه مشکور است، اگر مشکور واجب است، فراخور واجب و اگر ممکن است، فراخور ممکن، و این معرفت و تمیز میسر نیست مگر به علم، چنان که مشهور است که در عهد یکی از انبیا علیهم السلام عابد جاهلی در دامنه کوهی پر آب و سبزه معبدی داشته و در همه اوقات مشغول عبادت بوده. بر سبیل اتفاق روزی آن پیغمبر را، گذاری آن امری افتد و عابد را اکثر اوقات، مشغول عبادت می بیند و استعلام مرتبه او را از انبیا علیهم السلام میسّر می نماید، از جناب احدیت وحی به او می رسد که با او متکلم شود، تا این مرتبه او به تظاهر شود، حضرت پیغمبر نزدیک او شد و گفت: خوشا حال تو ای عابد، که خلق عالم از تو اختیار کرده و به چنین جایی بسر میبری و به عبادت حق مشغولی، بد گفت: آنچه گفתי حق است، اما کاش اینجا حیوانی بود که از این علف می خورد، تا ضایع نباشد و مدتی است که از خدای تعالی درخواست می کنم که حمار خود را به اینجا بفرستد، تا این علف منتفع شود، مستجاب نمی شود. و ندانسته بود که حضرت باری، عز و جل منقذ منقذ مطلق است و احتیاج، منافعی غنای مطلق است و معلوم است که چنین شکر، عین کفر است و همچنین عبادت، عین ضلالت و خسران.

و شغلهم بخدمته.

و مشغول گردانید علما را به خدمت خود، که هدایت و راهنمایی در این راه است، یا آنکه مراد از «خدمت» عبادت باشد به قرینه فقره تالیه.

و وفقهم لعبادته.

و توفیق داد ایشان را برای طاعت و بندگی خود، چرا که توفیق مهیا کردن اسباب است به جانب مطلوب خیر و اقوای اسباب اطاعت، که علم است در ایشان موجود است، پس راست است که ایشان، موافقند به طاعت و بندگی خدای تعالی و پس، و استعبدهم بالعبادة علی مشاهده.

و اختیار کرد حضرت باری عز اسمه، علما را از برای بندگی خود به طریق مشاهده،

نه مشاهده حسّی، بلکه مشاهده علمی، چنان که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که در جواب سائلی فرمود که: «ما اعبد ریتا لم اره»، یعنی: عبادت نمی‌کنم من خدائی را که نبینم او را، و مراد آن حضرت از رؤیت، رؤیت علمی است نه رؤیت حسّی بصری، و فی الواقع رؤیت علمی، اتمّ است از حسّی، چه در رؤیت حسّی خطا ممکن است و در رؤیت علمی نه.

و دعاهم إلى رحمتہ.

و مانند خداوند عالم، علما را به سوی رحمت خودش که بهشت باشد. چنان که در قرآن مجید فرموده که: «وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلٰی دَارِ السَّلَامِ» (یونس علیه السلام - ۲۵)، و دار السّلام، بهشت است و دعوت به بهشت چنان که از آیه شریفه مستفاد می‌شود هر چند عامّ است عالم و غیر عالم را، اما چون علما عمده اند، تخصیص به علما داده می‌شود. است که مراد از رحمت، معنی ظاهر باشد، یعنی رحمت خود را شامل حال آمده است، چه وصول به رحمت الهی، بی سابقه استحقاق و استعداد، میسر نیست و استعداد رحمت نیست مگر از برای اهل علم. چون خداوند عالم، در نهایت تنزه است و بندگان او در نهایت تعلق و پستی، پس هرگاه ایشان را به جناب احدیت، غرضی و مطلب باشد، باید کسانی را که به جناب او اقرب باشند، واسطه مطلب خود کنند، یا به واسطه همان مطلب صاحب غرض، به عرض الهی رسد، چنان که اطوار ملوک و سلاطین در خدمت واریاب حاجت تا توسّل به مقربان ایشان نجویند و ایشان را شفیع خود نمایند، و ملوک و سلاطین کارها متمسّی نمی‌شود، از این جهت است که در ادعیه و تصانیف پیش از عرض حاجات به «قاضی الحاجات»، افتتاح به صلاة بر پیغمبر و آل او علیهم السلام در رتبه و به واسطه همین نیز مؤلف «علیه الرّحمة»، بعد از حمد الهی، صلاة و تحمید بر پیغمبر و آل صلی الله علیه و آله و سلّم، که اکمل افراد بشر و اقرب به جناب احدیت است، می‌نماید و گفت:

و صلی الله علی محمد امام المتّقین.

یعنی: صلاة و رحمت الهی بر محمد که امام و پیشوای متّقیان است، باد. تخصیص

به متقیان.

به واسطه زیادتی اهتمام است به شأن ایشان، گویا که غیر متقی از درجه اعتبار ساقط است.

وقائد الموحدين.

و کشنده اهل توحید است به بهشت، به شفاعت خود، از این فقره استشمام می شود که غیر امامیه، از اهل توحید نیستند.

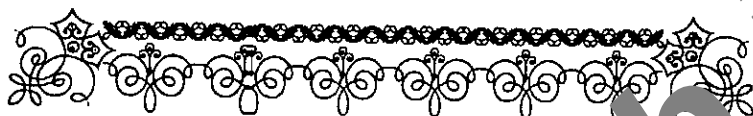
ومعنى المقربين.

و معنی برترین است بر مقررین، یعنی: بر کسانی که تقرب به جناب او دارند و در کردار و عبادت بر او می کنند و از جهت وجه سابق، یا موافقت حدیث نبوی که: «من صلی علی ولی صلی علی الی فقد جفانی»، بعد از صلاة بر پیغمبر صلاة بر آل او نیز فرستاد و گفت: «و علی المومنین».

یعنی: صلاة و سلام بر آل او و بر اهل بیت است که منتخب و زیده کائنات اند. و در بعضی از نسخ، بعد از نای مثناة فوقانیة، جیم است، که از جای باشد و در معنی نزدیک بهم اند.



باب اول در تعریف بیان



«بیان» در اصل، قدرت و توانائی داشتن است بر اظهار ما فی الضمیر، یعنی: هر چه در ساطع است، پسند، تفهیم غیر تواند کرد و خاطر نشان دیگری تواند نمود. و نعمت بیان چون از نعمت الهی است بر بندگان، از این جهت حضرت باری «عز اسمہ»، در قرآن میفرماید: بعد از نعمت خلق و آفرینش، ذکر نعمت بیان کرده که:

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ بَيَانَ» یعنی که خداوند عالم، به حکمت کامله خود، آفرید انسان را و تعلیم داد به او نعمت بیان را تا بتواند با آن اظهار کردن حاجت خود به دیگران، و مثل حیوانات عجم، گنگ بسته زبان نیافرید. چون در این باب، احوال عرفا و علما مذکور می شود و سزاوارتر به بیان کردن، بیان کردن اصول و فروع اطوار ایشان است، ابواب این کتاب را مصدر کرده به بیان و ذکر گفت:

قال الصادق عليه السلام: نجوى العارفين تدور على أربعة أسول، الخوف والزَّجاء، والحب، فالخوف فرع العلم، والزَّجاء فرع اليقين، والحب فرع المحبة، فدليل الخوف الهرب، ودليل الزَّجاء الطَّلب، ودليل الحب ايثار المحبوب على السَّؤل، فاذا تحقق العلم في الصَّدر خاف، واذا صحَّ الخوف هرب، واذا هرب نجى، واذا اشرك اليقين في القلب شاهد الفضل، واذا تمكن منه رجاء، واذا وجد حلالة الزَّجاء طرب، واذا وفق للطَّلب وجد، واذا تجلَّى ضياء المعرفة في الفؤاد، هاج ربيع المحبة، واذا هاج ربيع المحبة استانس (في) ظلال المحبوب، واثر المحبوب على ما سواه، وباشراو امره واجتنب نواهيه، واذا استقام على بساط الاس بالمحبوب مع اداء او امره واجتنب